



پله سوم بگذار تو بگذری

حمیده رضایی (باران)

به کرم‌های کوچک شب‌تاب نگاه می‌کنم؛ چه روشنی زیبایی دارند با خود، حتی آن‌ها هم تاریک نیستند. استاد می‌گفت او از خودش در من دمیده، او که مطلق نور است و در آسمان نور است و در زمین نور، پس کو؟ چرا اشعه‌ای از آن در من نمی‌بینم؟ در این من زمینی بسته به دنیایم؟ دنیا! چقدر بسته این اسم شده‌ام و خودم نمی‌دانم. استاد می‌گفت: «نور، میل به نور دارد.» می‌گفت: «وقتی آفریدت این را در تو گذاشت، اصل آفرینش توست این» پس چرا بیرونم از این اصل؟ چرا میل به او که منتشر در جزء جزء من است، ندارم؟ چرا نمی‌توانم هم‌چون کرم‌های کوچک شب‌تاب خود را و محدوده کوچک خود را روشن کنم؟ مگر او چه دارد در خود که این‌طور می‌درخشد؟ اصلاً مگر من هم باید بدرخشم؟ مگر باید نور بدهم؟ اصلاً این ظلمت از کجا پیدا شد؟ مگر خودش نیافریدش؟ خب می‌خواست نیافریند، می‌خواست... نمی‌دانم، نمی‌دانم.

می‌دانی! گاه انگار کسی دیگری در من است! انگار یکی بی‌خبر آمده خودش را به درون «من» ام کشانده، انگار... نخند! فکر می‌کنی دیوانه شده‌ام؟ هذیان می‌گویم؟ خود تو! چقدر به «من» خودت ایمان داری! از کجا که تو، تو باشی؟! تا به حال نشده میل به نور کنی و قدم به ظلمت بگذاری؟! نشده که بخواهی بگذاری و بگذاری از این همه رشته که پابند زمینت کرده و باز هی گره بزنی خودت را به در و دیوار این چهار دیوار؟ هان؟ نشده؟ بگو! اعتراف کن! اعتراف نه، درد دل، بیا بگو تو هم از این همه درد که خوره روحت شده و دائم از آن در وحشتی. بگو که انگار خودت هستی و خودت نیستی، انگار خوبی و بدی، انگار نوری و ظلمتی، انگار... انگار... انگار...

و من همه انگارهایم را به استاد گفتم. گفت: «به خانه‌ات نگاه کن! به شهرت! به دنیا! روشن است و تاریک. بی‌تاریکی آشنای روشنایی نمی‌شدی، اما حال که شناختی‌اش، در تاریکی نمان! برو به سمت روشنایی، بی‌خیال تاریکی شو! بگذار باشد تا همه بدانند روشنایی هست، بگذار تو روشن باشی! بگذار تو بگذری، بگذار...»



۲

باز باران یه نفر مثل آفتاب

محمدحسین صفاریان

یه نفر می‌یاد که دستاش توی چله زمستون داغه‌داغه مته آفتاب، مته آفتاب تابستون یه نفر که مته دریا س برای بودن ایرا یه نفر که مته ابره برای بودن بارون می‌یاد و برقای کوچه آب می‌شن زیر نگاهش می‌یاد و شرشر اسمش می‌ریزه تو گوش ناودون می‌یاد و شادیا یک‌جا پا می‌ذارن توی خونه می‌یاد و غصه‌ها یک‌سر سرمی‌ذارن به بیابون تا بازم صدای خیشش بیاره به خاک باغچه تا بازم عطر نفس‌هاش سربره از گل و گلدون تا که عاشقی بتابه از تو چشمای من و تو ...تا به سامون برس باز دلای بی‌سروسامون



در آن روز حسرت‌ها...

دریافتی از مناجات امیر مومنان علیه السلام
مرتضی اهوز

ای خداوند یگانه! ای همه، ای اول و ای آخر. ای کسی که زیبایی‌ها را از پرده بیرون می‌کشی، عیان می‌کنی و به زشتی‌ها پرده می‌اندازی و نهان می‌کنی. ای عظیم! ای کسی که به اهل کشور خود ظلم و تعدی روا نمی‌داری. ای صاحب و ای انتهای نجاها و شکوه‌ها، من به تو وایسته‌ام. در همه عمر، آشکارا و نهان. ای پاک از هر آلودگی و زشتی، ای فاطر و ای منزله از بدی، ای سبحان!

خداوند، بارالها، ای اطمینان‌دهنده جان‌ها و تسکین‌قلب من، در آن ساعات و لحظاتی که نه فرزند و نه مال، گاهی از کار من نمی‌گشاید، از تو طلب امان و امنیت می‌کنم. در آن لحظات که جز قلب سلیم و مطمئن، دارایی‌ام نخواهد بود از تو طلب آرامش خاطر می‌کنم.

خداوند و ای عزیز من، در آن روز که ظالمان و ستم‌پیشگان، انگشت‌گران، آه و احسرتا می‌کشند و آرزو می‌کنند که با رسول خوبی‌های تو حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله پیمانی بسته بودند، در آن روزی که نهان‌ها هویدا می‌شود، مجازها به حقیقت می‌گراید و اعمال سنجیده می‌شود، از تو امان می‌خواهم و به تو پناه می‌برم.

در توصیف بیت المقدس

بیت المقدس را اهل شام و آن طرف‌ها قدس گویند و از اهل آن ولایات کسی که به حج نتواند رفتن، در همان موسم به قدس حاضر شود... شهری است بر سر کوهی نهاده و آب نیست مگر از باران، و به رستاق (روستا)ها چشمه‌های آب است، اما به شهر نیست؛ چه بر سر سنگ نهاده است.

... و مسجد آدینه بر کنار شهر است و چون از سوی بیرون، مسجد را بنگرند به سنگ‌های عظیم برآورده چنان که گل و گچ در میان نیست و از اندرون مسجد همه سر دیوارها راست است، و از برای سنگ صخره که آنجا بوده است مسجد هم آنجا بنا نهاده‌اند و این سنگ صخره آن است که خدای عزوجل موسی علیه‌السلام را فرمود تا آن را قبله سازد و چون این حکم بیامد و موسی آن را قبله کرد، بسی نزیست... تا به روزگار سلیمان علیه‌السلام که چون قبله صخره بود، مسجد در گرد صخره بساختند؛ چنان که در میان مسجد بود و محراب خلق.

و تا عهد پیغمبر، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هم قبله آن را می‌داشتند و نماز را بدان جانب می‌گزارند تا آن‌گاه که ایزد، تبارک و تعالی فرمود که قبله، خانه کعبه باشد.

سفرنامه حکیم نامر خسرو شاعر قرن پنجم

همه ستایش‌ها نثار او

سیدعلی حسینی ایمنی

... [گواهی می‌دهم پس از آن که با عبادت با اخلاص، به یقین رسیدی] خداوند، از میان همه ارجمندان و گرامیان عالم، شریف‌ترین مقام را به شما داد. از میان همه اولیای مقرب خویش، شما را به بالاترین منزل [در جوار خویش] رساند. از میان همه پیامبران و فرستاده‌های خویش، برترین درجه را به شما [پیامبر اعظم اسلام] بخشید؛ تا آنجا که هیچ پیرو و دنباله‌روی نمی‌تواند به پای شما برسد و هیچ کس نمی‌تواند بر شما برتری یابد و هیچ پیشی‌گیرنده‌ای [نتوانسته] و نمی‌تواند بر تو پیشی بگیرد و هیچ طمع‌کاری، نمی‌تواند حتی به طمع ادراک مقام و مرتبهات بپیفتد.

همه ستایش‌ها نثار خداوندی که ما را به دست تو [ای فرستاده واپسین] از نابودی و گمراهی رهانید و رهبری کرد و بر سیاهی و تاریکی [درون] ما نور پاشید و روشنمان کرد؛ پس [شایسته و رواست] که خداوند از میان پادشاهایی که به همه فرستاده‌ها و پیامبران خویش می‌دهد، بهترین آن‌ها را به تو عنایت کند.

گاهی به زیارت حضرت رسول از بعید! مفاتیح‌الجنان.



۳

